



تقریر درس خارج فقه فرهنگ حضرت استاد آیت الله محسن اراکی رحمته الله

مقرر	مرتضی اسدیان لایمی	جلسه	۰۲	تاریخ	۱۴۰۵ / ۰۷ / ۱۶
عنوان ۱	قسم هشتم فقه گفتارها: «فقه بیان هجائی»				
عنوان ۲	تعریف و جایگاه هجاء در فقه گفتارها				
عنوان ۳	اقسام هجاء				
عنوان ۴	قصد در افعال و تفاوت نقد نصحی و تقریعی				
عنوان ۵	حکم فقهی هجاء مشتمل بر دروغ و تهمت				
عنوان ۶	معروفترین هجاها در زبان عربی و فارسی				

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطیبین الطاهرین

چکیده

بحث در «فقه فرهنگ» به «فقه هجا» رسیده است؛ یعنی احکام مربوط به هجا و هجو؛ هجا به معنای بیان یا اظهار عیب دیگران در زبان و بیان است و اعم از شعر و نثر است؛ هرچند بعضی آن را مخصوص شعر دانسته‌اند، اما ظاهراً اختصاصی به شعر ندارد. در ادبیات عرب، هجا و مساجلات هجایی بسیار گسترده است؛ از جمله میان فرزدد و جریر، و نیز جریر و اخطل، ادبیات هجایی در عربی بسیار مفصل است، به گونه‌ای که جمع‌آوری آن چند جلد کتاب می‌شود. در فارسی ادبیات هجایی کمتر است؛ یکی از معروف‌ترین نمونه‌ها، هجو فردوسی نسبت به سلطان محمود غزنوی است؛ فردوسی شاهنامه را پس از سی سال رنج و برای زنده کردن زبان و فرهنگ پارسی نوشت و به سلطان محمود تقدیم کرد. سلطان محمود به جای انعام شایسته، به فردوسی توهین کرد و انعامی ناچیز داد. فردوسی در شاهنامه، افزون بر مدح پیامبر و اهل بیت، تشیع خود را نیز اعلام کرده است؛ بخشی از اشعار فردوسی درباره اهل بیت و امام علی علیه السلام با اشاره به حدیث «سفینه نوح» و حدیث «شهر علم» همراه است؛ هجونامه معروف فردوسی خطاب به سلطان محمود، نمونه‌ای از هجو در ادبیات فارسی است؛ هجویی محترمانه اما کمرشکن و دندان‌شکن. گاهی هجو دشمنان خدا از هزار مدح بهتر است؛ البته هجو نیز موازین و ضوابط خاص خود را دارد.

درآمد بحث

در بحث فقه فرهنگ، گرچه وقت ما کم است، اما برای اینکه دست‌کم مقداری بحث کرده باشیم، به بحث فقه هجا رسیده بودیم؛ احکام مربوط به فقه هجا.

مختصری به خود هجا پرداختیم که به چه معناست. گفتیم هجا به معنای بیان عیب دیگران در زبان است، یا بگویید اظهار عیب دیگران در بیان است. گفتیم اعم از شعر و نثر است؛ اگرچه بعضی در تعریف هجا آن را به شعر اختصاص داده‌اند، ولی ظاهراً اختصاص به شعر ندارد. شواهدی هم بیان کردیم.

معروف ترین هجاها در زبان عربی و فارسی

معروف ترین هجاها در ادبیات عرب، هجایی است که بین دو شاعر، فرزذق و جریر، معروف است. مثلاً فرزذق در این شعر معروف خود، در پاسخ به هجو جریر، چنین سروده است:

«أولئك آبائي فجئني بمثلهم - إذا جمعتنا يا جرير المجمع»

این شعر فرزذق در پاسخ به هجوهای جریر است. این‌ها با یکدیگر در ادبیات عرب داستانی دارند.

شاعر دیگری هم هست که مثل خود جریر، هر دو اموی اند. جریر اموی است و اخطل نیز شاعر اموی بوده است. بین این دو هم باز مساجلات هجایی زیادی رد و بدل شده است. این‌ها به هر حال در تاریخ ادبیات عرب، شاید به منزله معروف ترین ادبیات هجایی شناخته شده‌اند و مفصل است؛ البته فقط می‌خواستیم اشاره کنیم که به هر حال این ادبیات هجایی بخش مهمی از ادبیات عرب را تشکیل می‌دهد.

در فارسی هم همین‌طور است. البته در فارسی ادبیات هجایی کمتر داریم، در عربی مفصل است؛ یعنی اگر کسی بخواهد ادبیات هجایی را در تاریخ عرب، چه در شعر قبل از اسلام و چه در شعر زمان اسلام، جمع کند، خودش چند جلد کتاب می‌شود، خیلی زیاد می‌شود. اما در فارسی کم داریم. ولی یکی از معروف ترین هجوها، هجو فردوسی نسبت به سلطان محمود غزنوی است. وقتی فردوسی این کار بسیار ارزشمند و مهم، یعنی شاهنامه، را نوشت، شاهنامه کار مهمی بود؛ چون با شاهنامه میراث فرهنگی ایران حفظ شد و میراث فرهنگی ایران میراث بسیار ارزشمندی است. به هر حال این کار به این عظمت را که سی سال برای آن عمر گذاشت، خودش می‌گوید:

بسی رنج بردم در این سال سی - عجم زنده کردم بدین پارسی

این شاهنامه را تقدیم به سلطان محمود غزنوی کرد. مرسوم بود که بزرگان آثار علمی و ادبی خود را به سلاطین وقت تقدیم می‌کردند و سلاطین به آن‌ها انعام می‌دادند، انعام‌های بسیار جلیل و بزرگ، به تناسب آن کار بزرگی که کرده بودند.

فردوسی در شاهنامه بسیار از محمد صلی الله علیه و آله و آل محمد علیهم السلام تعریف کرده است؛ خیلی، تعریف‌های بسیار مفصلی، و اعلام تشیع خود کرده است. از جمله این شعر معروفش که می‌گوید:

خداوند گیتی چو دریا نهاد - برانگیخت از آن موج و تندباد

اشاره به آن روایت رسول اکرم است که:

«مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي مَثَلُ سَفِينَةِ نُوحٍ، مَنْ رَكِبَهَا نَجَا، وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ وَهُوَ»^۱

چو هفتاد کشتی بر او ساخته - همه بادبان‌ها بر افراخته

یکی پهن کشتی به سان عروس - بیاراسته همچو چشم خروس

محمد بدو اندرون با علی - همان اهل بیت نبی و ولی

خردمند کز دور دریا بدید - کرانه نه پیدا و بن ناپدید
 بدانست کو موج خواهد زدن - کس از غرق بیرون نخواهد شدن
 به دل گفت اگر بانی و وصی - شوم غرقه دارم دو یار وفی
 همانا که باشد مرا دستگیر - خداوند تاج و لوا و سریر
 خداوند جوی می و انگبین - همان چشمه شیر و ماء معین
 اگر چشم داری به دیگر سرای - به نزد نبی و علی گیر جای
 گرت زین بد آید گناه من است - چنین است و این دین و راه من است
 بر این زادم و هم بر این بگذرم - چنان دان که خاک پی حیدرم
 دلت گر به راه خطا مایل است - تو را دشمن اندر جهان خود دل است
 نباشد جز از بی پدر دشمنش - که یزدان به آتش بسوزد تنش
 هر آنکس که در جانش بغض علی ست - از او زارتر در جهان زار کیست؟

وقتی این را هدیه کرد به سلطان محمود، سلطان محمود توهینش کرد. یک چیز خیلی مختصر، چند درهم که ارزشی نداشت، به او داد و گفت این انعامت. او هم آمد و یک هجونه مفصلی نوشت که این بخشی از آن هجونه است:

مرا غمز کردند کآن پر سخن - به مهر نبی و علی شد کهن
 گراز مهر ایشان حکایت کنم - چو محمود را صد حمایت کنم
 اگر شاه محمود از این بگذرد - مرا و را به یک جو نسجد خرد
 من از مهر این هر دو شه نگذرم - اگر تیغ شه بگذرد بر سرم
 منم بنده هر دو تا رستخیز - اگر شه کند پیکرم ریزه ریز
 جهان تا بود شهریاران بود - پیامم بر نام داران بود
 که فردوسی طوسی پاک جفت - نه این نامه بر نام محمود گفت
 به نام نبی و علی گفته ام - گهرهای معنی بسی سفته ام
 نه زین گونه دادی مرا تو نوید - نه این بودم از شاه گیتی امید
 بداندیش کش روز نیکی مباد - سخن های نیکم به بد کرد یاد
 بر پادشه پیکرم زشت کرد - فروزنده اخگر چون انگشت کرد
 هر آن کس که شعر مرا کرد پست - نگیردش گردون گردنده دست
 چو فردوسی اندر زمانه نبود - بد آن بُد که بختش جوانه نبود
 بسی رنج بردم در این سال سی - عجم زنده کردم بدین پارسی
 به دانش نبذ شاه را دستگاه - و گر نه مرا برنشاندی به گاه
 اگر شاه را شاه بودی پدر - به سر بر نهادی مرا تاج زر
 اگر مادر شاه بانو بُدی - مرا سیم و زر تا به زانو بُدی
 به من جز بهای فقاعی نداد - فقاعی نیز زیدم از گنج شاه

از آن من فقاعی خریدم به راه - که سفلہ خداوند هستی مباد
جوان مرد را تنگ دستی مباد - سر ناسزایان برافراشتن
وز ایشان امید بھی داشتن - سر رشته خویش گم کردن است
تا اینکه در هجو سلطان محمود این ها را می گوید:

پرستارزاده نیاید به کار - و گر چند باشد پدر شهریار
پشیزی به از شهریاری چنین - که نه کیش دارد نه آیین و دین
اشاره به سلطان محمود است؛ که اگرچه پدرش هم شاه باشد، اما خودش چون مادرش پرستارزاده بوده اینگونه شده است.
خیلی قشنگ، هجو جالبی است! البته خیلی هم محترمانه، اما هم کمرشکن است و هم دندان شکن. به هر حال این از
هجوهای معروف ادبیات فارسی است.

گاهی هم، همان طور که گفتیم، گاهی یک هجو وجود دارد که از هزار مدح بهتر است. گاهی هجو، هجوی است؛ هجو
دشمنان خدا که از هزار مدح بهتر است. اگر کسی بتواند همین ترامپ را هجو کند، البته طبق موازینی که در هجو خواهیم
گفت؛ هجو موازینی دارد. این از عبادات است که کسی بتواند دشمنان خدا را هجو کند.
حالا ادامه بحثش ان شاء الله هفته آینده پی گرفته خواهد شد.

و صلی الله علی محمد و آل محمد